

«جامعه‌شناسی نخبه‌کشی»



استقبال بسیار زیادی روپرو شد.
آقای اردلان عطارپور با ایشان درباره کتاب اخیرشان
گفت و گویی داشته‌اند که می‌خوانید:

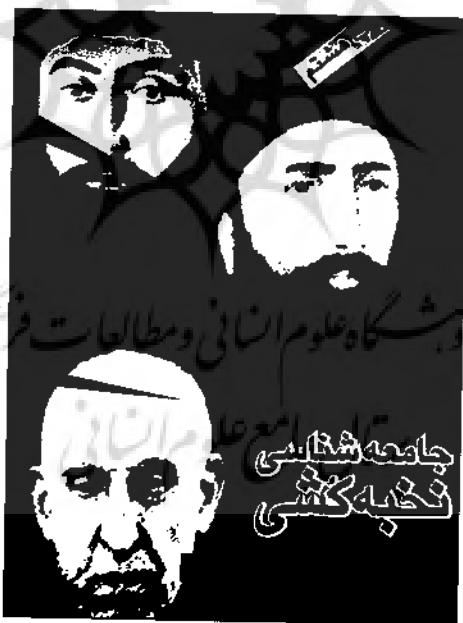
علی رضا قلی در ۱۳۲۶ در تهران به دنیا آمد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در همین شهر گذراند. در سال ۱۳۴۶ به عنوان دانشجوی رشته علوم سیاسی در دانشگاه تهران پذیرفته شد. در سال ۱۳۵۰ فارغ‌التحصیل شد. در ۱۳۵۲ به فرانسه رفت. فوق لیسانس جامعه‌شناسی را در آن کشور گرفتند مشغول گذراندن دکترای این رشته بود که به علت انقلاب و جو انقلابی کشور در سال ۱۳۵۷ به میهن برگشت و تا امروز ساکن دایمی کشور است. وی اکنون سرپرست مرکز تحقیقات پست است و از جمله آثاری که تاکنون منتشر کرده جامعه‌شناسی خودکامگی (۱۳۶۹)، جامعه‌شناسی نخبه‌کشی (۱۳۷۷) می‌باشد که کتاب اخیر با

آن نشان داد. یعنی ارتباط نظام سیاسی را با بستر خودش که اجتماع است روشن کردم. این چیزی است که تاکنون کسی به آن توجه نداشته یا حداقل به این وضوح آن را بیان نکرده است. ما زیاد می‌شنویم که اگر امیرکبیر را نمی‌گشتند، یا کودتای ۲۸ مرداد نمی‌شد، ایران چنین می‌شد و چنان می‌شد، در حالیکه اگر این افراد می‌خواستند فرم جامعه را به هم بزنند خود ساخت اجتماعی جلوی آنها می‌ایستاد، یعنی نقش اجتماع را در آن ترکیب سیاسی متذکر شدم.

○ بدین ترتیب ایرانهایی که به حاکمیت سیاسی می‌شود تا حد زیادی مربوط به وضع اجتماعی دانسته‌اید، یا به عبارت دیگر ایراد را به وضع اجتماعی کشانده‌اید؟

● بله، در واقع الگوی اقتصادی - اجتماعی ایران ایلاتی است. ما به شرطی می‌توانیم سیاست جامعه ایران را فهم کنیم که الگوی ایلاتی را فهم کنیم. تئمه آن فرهنگ هنوز در ما وجود دارد. مثلاً اگرچه خیابانهای ما استاندارد جهانی دارد. مثل خیابان‌های لندن خط‌کشی می‌شود و طبق همان قوانین باید رانندگی بکنیم و گواهینامه بگیریم. ولی یک چیزی از فرهنگ ایلاتی در وجود ماست که مثلاً خیلی ساده و بی‌اعتنا جلوی پل پارک می‌کنیم. بدون اینکه توجه داشته باشیم وارد حریم دیگران شده‌ایم. این رفتن به حریم دیگران یک رفتار ایلیاتی است، اینکه روابط بر ضوابط حاکم است یک رفتار قومی و ایلیاتی است که فقط به قوم و خویشان و دوستان خودمان اهمیت می‌دهیم ...

○ این سوال پیش می‌آید که چه عواملی باعث شده که ما هنوز که هنوز است دارای این فرهنگ و بافت ایلیاتی



چند قرن است با آن درگیر است. جامعه‌شناسی ما هیچوقت نیامده مسائل جامعه ما را نگاه کند، تجزیه و تحلیل کند. جامعه‌شناسی ما در واقع جامعه‌شناسی کشورهای صنعتی است، جامعه‌شناسی کشور خودمان نیست، جامعه‌شناسی بومی نیست، عرض کردم وارداتی است ...

○ فکر می‌کنم این جوهری بحث بهتر پیش می‌رود که به جای اینکه بفرمائید دیگران چه کردند که شما نکردید، بفرمائید که خود شما در این کتاب چه کردید؟

● من با نگاه به تاریخ ایران طی این دو - سه قرن اخیر ویژگی‌های حاکمیت سیاسی ایران را در بستر اجتماعی

○ کتاب جامعه‌شناسی نخبه‌کشی در مدت کمی به چاپ هشتم رسید، علت این اقبال و توجه به کتاب را در چه می‌بینید؟

○ به نظر من مسائلی که برای شهردار و وزیر کشور و دولت آقای خاتمی پیش آمد از عواملی است که باعث توجه و اقبال مردم به کتاب شد، ولی اگر این مسائل هم نبود به نظرم مردم - اگرچه کندتر - در هر صورت توجه خودشان را به کتاب داشتند. از جمله علل دیگر توجه مردم به کتاب یکی نام کتاب است که البته با محتوای آن کاملاً هماهنگی دارد. دیگر نثر روان آن است. یکی هم قد و اندازه کتاب است. کتاب حجیم نیست. تاریخی بودن و شاید رمان گونه بودن اثر نیز از عوامل مهم است و اینکه سه نفر مثل قائم مقام و امیرکبیر و مصدق محورهای اصلی کتاب هستند که ایرانی‌ها به آنها خیلی علاقه‌مند هستند و البته و از همه مهمتر محتوا و بحث‌هایی است که در کتاب برای اولین بار مطرح شده است.

○ درباره همین محتوا و نظرگاه‌های اصلی کتاب توضیح بدهید.

● جامعه‌شناسی در کشور ما مثل بسیاری از چیزهای دیگر وارداتی است، بومی نیست. با مردم چفت نمی‌شود. یک سری بحث‌های آکادمیک و دانشگاهی است که از خارج آمده. من در کتابم چنین نکردم، به گردش نخبگان، تعارض نخبگان، انواع نخبگان و مسائلی از این دست کاری نداشتم، به مسئله نخبگان در جامعه خودمان پرداختم و آن را فشرده و جمع و جور بیان کردم. در واقع مسئله مورد بحث من در این کتاب یک مسئله وارداتی نیست، مسئله‌ای است که جامعه ما

● این که چرا این فرهنگ و بافت به وجود آمده یک مسئله است و اینکه دارای چه ویژگی‌هایی است یک مسئله دیگر. این‌ها دو سؤال جداگانه است.

○ سؤال ما بیشتر متوجه چرایی است، چون در کتابتان در این مورد کمتر توضیح داده‌اید.

● من در حال حاضر ذهنم روی چگونگی بیشتر فعال است، چرا که اول باید فهمید که این جامعه اساساً بیمار است یا نیست، مسموم است یا نیست؟ پس از اینهاست که این سؤال مطرح می‌شود که ویروس چطور رخنه کرد یا جا باز کرد. عجزاً خود وجود بحران مطرح است ...

○ من وجود بحران را قبول دارم. قبول دارم ما در قیاس با اروپایی‌ها کمتر اهل کار و تلاش هستیم، کمتر به خرد و دانش توجه داریم، جبری و قدری و عقب‌مانده هستیم. پس برای من وجود بحران یا عدم آن مطرح نیست. بحران و بیماری را قبول دارم. در نتیجه حالا به فکر چرایی و علل آن هستم.

● در نظام ایلی ایران دو دسته بودند. یک دسته گوسفندچران‌ها و یک دسته شترچران‌ها بودند. شترچران‌ها به خاطر ویژگی‌های خود شتر و شترچران خیلی خشن بوده و از تمدن دور هستند. چون می‌توانستند در جاهای بیابانی و خشن تر زندگی کنند. در حالیکه گوسفندچران‌ها روی هم در اطراف شهر و در مناطق سبز بودند. در نتیجه شترچران‌ها خیلی خشن‌تر بودند. همه این تحلیل‌ها را این خلدون در مقدمه این خلدون بیان کرده و من نمی‌خواهم تکرار کنم. ولی فکر می‌کنم اگر کسی کار جامعه‌شناختی بکند باید کار این خلدون را دنبال کند. نه دنبال کار دورکیم یا ماکس وبر یا مارکس که در جامعه‌های دیگری بودند. جامعه‌هایی که از بیخ و بن سرمایه‌داری بودند و با جامعه ما تفاوت‌های بنیادی داشتند. آنها در مرکز صنعت و علم و دانش دنیا بودند و مناسبات دیگری را می‌دیدند. باید دنبال کار این خلدون را گرفت. به بحث خودمان برگردیم. قرن‌ها در ایران شترچران‌ها حاکم بودند. امویان و عباسیان همه شترچران بودند. بعد هم گوسفندچران‌ها حاکم شدند که از آن جمله سلجوقیان است. در ایران هرکسی سرکار آمد یا خودش رئیس چوپانان بوده، یا خودش رئیس ایل و قبیله‌ای بوده یا به کمک آنها به حکومت رسیده. مثل صفویه که به کمک ایلات قدرت را گرفتند. ایل قاجار همینطور. گریم خان زند به ایلات ارتعلق داشت. نادرشاه به ایلات افشار تعلق داشت، یعنی الگوی ایلی است. پس شما باید دقت کنید که در الگوی ایلی قدرت چطور اعمال می‌شود. در نظام ایلی مثلاً سیستم اداری وجود ندارد، ضابطه وجود ندارد محدودیت نیست. یک نفر به نام «خان» یا «ایل خان» وجود دارد که تصمیم می‌گیرد چه کار کند. اعمال سیاست، نامحدود است. بدین ترتیب نظم و ساختی به خود نمی‌گیرد.

○ حداقل سؤالی که پیش می‌آید این است که ایلات ما این قدرت را از کجا آورده بودند. چرا در کشورهای دیگر دارای چنین قدرتی نبودند ...

● چه کشوری؟

○ کشورهای که پیشرفته هستند، کشورهای که ایلات این قدرت را در آنجا ندارند. در واقع سؤال این است که



جامعه‌شناسی ما هیچوقت نیامده مسائل جامعه ما را نگاه کند.

اگر مثلاً در آلمان ایلات نبوده، چرا در ایران بوده و در آنجا نبوده، و اگر در آلمان هم ایلات بودند چرا دارای این قدرت نشدند؟

● البته تنها نقش ایل نبوده. یک سری عوامل دست به دست هم دادند، یک سری عوامل جغرافیایی، اجتماعی، فکری، سیاسی، اقتصادی و یک ناامنی خاص در ایران به وجود آوردند که باعث شد اقتصاد به یک اقتصاد حداقل معیشتی تبدیل شود و قدرت یک چیز ناامن و دائماً در هراس شد که خود این هراس باعث کشتار مردم و مخالفان به بدترین شکل خود طی تاریخ می‌شد. بدین ترتیب تولید به حداقل می‌رسد. رشد سرمایه نخواهد بود. سرمایه‌ها به علت ناامنی می‌گریزد و همینطور الی آخر.

○ من می‌خواهم علل این ناامنی‌ها را بدانم، می‌خواهم بدانم چرا کار مفید یک ایرانی در اداره یک ربع یا نیم ساعت است و ساعت کار مفید یک ژاپنی یا آلمانی در حدود ۷/۵ ساعت است. می‌خواهم بدانم چرا ما به اندازه یک اروپایی خردگرا نیستیم ...

● تبیین‌های مختلفی درباره اینکه چرا اینطور شد وجود دارد و احتیاج به بررسی مسائل فکری-فرهنگی‌ای دارد که از حوزه هنجارهای عرب به ایران وارد شد. بعد ناامنی‌هایی در مجموع، دامن زده شد، مسائل اقتصادی-فکری هم کمک کرد و ثبات سیاسی به هم خورد آن ناامنی به سیستم اقتصادی منتقل شد و از آنجا به کل جامعه و دیگر سیستم‌ها منتقل شد و اگر بخواهیم به طور کامل و ریشه‌ای بررسی کنیم حتی باید تا پیش از اسلام و مسائل اجتماعی آنها عقب برویم. به خاطر اینکه مثلاً امروزه گرفتار انگلیس و امریکا بشویم باید قرن‌ها، مغول و اعراب و سبکتکین و افشاریه و قاجار رمق منطقه را گرفته باشند تا وقتی به انگلیس رسید دیگر رمقی نمانده باشد که با آنها بجنگیم و من در کتابی که در دست نگارش دارم به این مسائل پرداخته‌ام. خیلی مفصل است.

○ پس این بحث را عجزاً رها می‌کنیم و به این می‌پردازیم که شما اسم کتابتان را «جامعه‌شناسی نخبه‌کشی» گذاشتید و روی سه نفر یعنی زوی قائم مقام

و امیرکبیر و مصدق تکیه کردید. برای من این سؤال بوده که اگر کشتن به معنی قتل کردن است که مصدق را نکشتند و اگر به معنی کشتن فرهنگی و معنوی است که هیچگاه اینها در جامعه ما از نظر معنوی کشته نبودند.

● حداقل دونفرشان را که فیزیکی کشتند، ولی بحث اساسی من این بوده که جامعه ما گرفتاری‌های زیادی داشته و اگر نخبه‌ای یا نخبگانی اصلاح طلب می‌خواستند با رشادت و از خودگذشتگی آن را اصلاح کنند، حکومت و اجتماع به نوعی آنها را پس می‌زد و حذف می‌کرد. یعنی سیستم کل حذف‌شان می‌کرد و شما «کشتن» را به همین معنی بگیرید یعنی حذف و از رده خارج کردن.

○ شما در کتاب به گونه‌ای طرح می‌کنید که گویی به قدرت رسیدن این سه نفر یعنی قائم مقام، امیرکبیر و مصدق - حالا با آدم‌های اطرافشان - از نوع استثناء و تصادف بوده است.

● تقریباً این سه نفر وضع خاصی داشتند. مثلاً وقتی فتحعلی شاه مرد و محمدشاه می‌خواست به سرکار بیاید، حدوداً پنجاه نفر مدعی تاج و تخت بودند و اینها به یک آدم کاردان و دانشمند و کاری احتیاج داشتند و تصادفاً با آدمی برخورد کردند که این صلاحیت‌ها را داشت ...

○ تصادفاً؟! ● نسبت به بقیه نخست‌وزیرها چنین حالتی داشتند ○ من فکر می‌کنم در آن موقع به اصطلاح «سنت» قدرت غالب بوده، اما همیشه در کنار آن یک نیروی مردمی و مترقی هم بوده که اگر چه غالب نبوده، ولی در هر حال وجود داشته و امیرکبیر و قائم مقام و مصدق نخبگان این جریان هستند که همیشه وجود داشتند و حتی در حاشیه حکومت هم بودند و به نخست‌وزیری رسیدن اینها را نباید صرفاً یک تصادف گرفت. مثلاً همین دکتر مصدق در زمان قاجار مدتی والی فارس و مدتی والی آذربایجان بوده، در زمان رضاشاه به وی پیشنهاد وزیرری و بعد پیشنهاد نخست‌وزیری می‌شود که نمی‌پذیرد. در ۱۳۳۳ نماینده اول مردم تهران می‌شود. در همان سال شاه به وی باز پیشنهاد نخست‌وزیری می‌دهد که باز نمی‌پذیرد. در سال ۱۳۳۰ هم که به نخست‌وزیری رسید. این که دیگر تصادف نیست. منظورم این است که بالاخره یک جریان مترقی در حاکمیت یا در غیر حاکمیت، در اجتماع وجود داشته که تبلوری هم در حاکمیت داشته و این افراد را می‌کشاند و جلو می‌آورد، ولی چون ضعیف‌تر بودند کوبیده می‌شدند ...

● من تقریباً مطلب شما را می‌پذیرم ... ○ در واقع نمی‌شود نخست‌وزیری امثال میرزاآقاسی را متأثر از بستر اجتماعی دانست و نخست‌وزیری امثال امیرکبیر را به کلی فارغ از بستر اجتماعی بررسی کرد.

● من در کتاب جامعه‌شناسی خودکامگی اشاره کرده‌ام که جریان عدالتخواهی و انسان دوستی همیشه در جامعه ایران وجود داشته و دارد، در حاشیه حرکت می‌کند و جلو می‌آید. ولی گاهی شما می‌خواهید با تاکید بیشتر توجه مرا به یک مسئله جلب کنید. مسئله‌ای که اصلاً من به آن توجه ندارم. کماری که من در کتاب جامعه‌شناسی

نخه کتی کردم تا حدی این وضع را داشته که خواستم توجه بدهم و خودم هم گفته‌ام که کارم یک کار آکادمیک و دانشگاهی نیست و این تذکر و توجه دادن به مسائل دیگری که کمتر مورد توجه بوده، برایم خیلی اهمیت داشته است.

○ سؤال دیگری که در ذهنم است این است که چرا افراد خادم یا حداقل نخست‌وزیرهای خادم را محدود به این سه نفر دانسته‌اید. درست است که این سه نفر آدم‌های بزرگی بودند. اما مشیرالدوله، محمدعلی فروغی و قوام‌السلطنه و امین‌الدوله و بسیاری دیگر از نخست‌وزیرها هم خدمات ارزنده‌ای داشتند. مثلاً همین قوام‌السلطنه را در نظر بگیرید. واقعاً آذربایجان را درایت ایشان نجات داد یا مشیرالدوله جز خدمت کار دیگری نکرد و همیشه می‌گفت که امیرکبیر مقتدای وی است. ولی شما دربارهٔ این مرد نوشته‌اید که ابتدا متمایل به انگلیس‌ها بوده و بعد متمایل به روسها شده دلیل این ادعاها چه بوده است؟

● من همهٔ این‌ها را یک کاسه نکردم. مثلاً قوام و امین‌الدوله را در کنار بقیه نگذاشتم. اما در مورد مشیرالدوله خاطر نیست که این مطلب را از کجا نقل کردم. باید دوباره منابع و مأخذ را ببینم و دقت بکنم که شاید اشتباهی شده باشد و یا راوی غرضی در حرفهای خود داشته است. ولی اساساً این مطالب در کتاب حاشیه‌ای است و چه اشتباه کرده باشم و چه نکرده باشم، لطمه‌ای اساسی به مطالب کتاب نمی‌خورد و من هم نخواستم بگویم جدا از قائم مقام و امیرکبیر و مصدق بقیه همه یکدست خائن و وطن فروش هستند.

○ مسئله دیگری که دوست دارم مطرح بکنم این است که تغییر و اصلاحاتی که سیاستمداران ایران از بالا انجام می‌دادند. به خاطر بلاهت‌شان نسبت به این مسئله نبوده که تغییر و تحولات باید از بطن خود جامعه بجوشد. بلکه علت این بود که آنها در وضعی قرار گرفته بودند که جز این راه را نمی‌توانستند بروند. اگر می‌خواستند همان راه غرب را بروند و تحولات از بطن جامعه بجوشد که باید دو - سه قرن دیگر هم صبر می‌کردند و فاصله بیشتر می‌شد و احتمال به وسیله غرب بلعیده می‌شدیم. در نتیجه تا حدی که در توان داشتند و جامعه پذیرا می‌شد - و حتی بیش از آنچه که جامعه پذیرا شود - سعی کردند تحولاتی را از بالا صورت دهند.

● من ضمن اینکه با شما موافق هستم عرض کنم که توسعهٔ ایران کلاً توسعه از بالا بوده، چون از درون نمی‌جوشیده و اصلاً صحبت از این نمی‌توانست باشد که اصلاحگران متوجه نبودند که توسعه باید از درون بجوشد و نسبت به این موضوع بلاهت داشتند. بلکه آنها در برخورد با تمدن غرب سعی داشتند هرچه زودتر فاصله را کمتر بکنند و چون از جامعه کمتر تحرک می‌دیدند، اصلاحگران وقتی قدرتی می‌یافتند سعی می‌کردند این تغییر و تحولات را از بالا انجام بدهند و خوب نباید از حق گذشت که موفقیت‌هایی هم در این زمینه داشتند.

گفت‌وگو با حسین نوربخش

راوی فرهنگ جنوب

گفت‌وگو: اردلان عطارپور



مناطق دیگر بوده طی روز بارها در خمره می‌رفته تا خنک شود. البته فقط گرما نبود، وضع خیلی بد بود، مثلاً آب لوله‌کشی نداشتند...

○ پس آب خوردن مردم از کجا تامین می‌شد؟

● از برکه‌ها. برکه‌ها حدوداً پانزده - بیست متر عمق داشت، بعضی‌ها حتی عمیق‌تر و بزرگ‌تر بودند، مثلاً برکهٔ دریا دولت به قدری بزرگ بود که نمی‌توانستند روی آن سقف بزنند. مردم می‌آمدند سطل سطل از این برکه‌ها آب می‌کشیدند. وقتی من آنجا رفتم دستور دادم روی برکه‌ها تلمبه بگذارند که باعث اعتراض مردم شد. ○ چه؟

● می‌گفتند این جوری زود آب برکه تمام می‌شود و همان بهتر که سطل سطل آب بکشیم.

○ اولین کار تحقیقی شما دربارهٔ خلیج فارس چه بود؟

● تحقیقی دربارهٔ شهر گنگ و دریانوردان و کشتی‌سازان آن شهر بود. این تحقیق را از همان سال ۱۳۵۱ شروع کردم و در آن به گویش و غذا و باورها و قصه‌های مردم آن دیار و دریانوردان نیز پرداخته‌ام.

○ تحقیقات شما تا چه حد میدانی و تا چه حد کتابخانه‌ای بوده است؟

● کارهای من تماماً میدانی بوده، چرا که اولاً کتاب‌هایی که در این زمینه است، انگشت شمار است. ثانیاً من خودم در آن منطقه زندگی کردم؛ با مردم دریانوردان، ماهگیران، صیادان مروارید رفت و آمد داشتم و این بهترین مجال بوده که من اطلاعاتم را از خود مردم جمع بکنم.

○ چقدر چه کارهایی در این زمینه شده بود؟

● اسماعیل ربین دو جلد کتاب به نام دریانوردی ایرانیان دارد، پرفسور هادی حسن دانشمند هندی کتی‌رانی ایرانیان را نوشته که دکتر اقتداری آن را ترجمه کرده است. حسن فرامرزی و عباس انجم روز و ایرج افشار سیستمی نیز کارهای پرارزشی در این زمینه دارند... ولی ویژگی کار من همین تکیه روی زندگی و فرهنگ و تحقیق میدانی است. وجبی از خاک قشم نیست که من ندیده باشم. تا می‌توانستم به روستاها سر می‌زدم. به بنادر و سواحل دیگر می‌رفتم، با کسانی که تور می‌بافتند، با صیادان، لنج‌سازان، غواصان، ناخداها می‌نشستم و ساعت‌ها صحبت می‌کردیم، از عقایدشان می‌پرسیدم، از آن چیزهایی که دیده‌اند و نقل‌ها و حکایات و قصه‌های‌شان را می‌نوشتیم. کار من بیشتر در این زمینه است. □

حسین نوربخش در ۱۳۱۹ در تهران به دنیا آمد تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در همین شهر گذراند. اولین کتاب خود را در بیست و دو سالگی نوشت. کتاب کریم شیرهای، دلک دربار ناصرالدین‌شاه را در سال ۱۳۴۶ منتشر کرد که با استقبال زیادی روبرو شد. دلک‌های مشهور دریاری و مسخره‌های دوره‌گرد (۱۳۵۵)، چگونگی صید مروارید در آبهای خلیج فارس (۱۳۵۷)، بندر لنگه در ساحل خلیج فارس (۱۳۵۸)، بندر گنگ شهر دریانوردان و کشتی‌سازان (۱۳۵۹)، فرهنگ نام (۱۳۶۰)، خلیج فارس و جزایر ایران (۱۳۶۲)، جزیرهٔ قشم (۱۳۶۹)، پژوهشی پیرامون صید (۱۳۷۰)، ایرانیان دریانورد (۱۳۷۶) از جمله آثار وی است. کتاب‌های فرهنگ دریایی خلیج فارس، قصه‌های خلیج فارس و شگفتی‌ها و عجایب خلیج فارس از کتاب‌های آمادهٔ چاپ حسین نوربخش می‌باشد.

با ایشان گفت‌وگوی کوتاهی داشتیم که می‌خوانید:

○ شما درباره کریم شیرهای و اساساً دلک‌های دریاری تحقیقات ارزنده‌ای داشته‌اید دربارهٔ نام‌های ایرانی نیز گردآوری جالبی داشتید، اما آنچه به تحقیقات شما تشخص ویژه‌ای می‌دهد آثار اخیر شماست که به طور عمده دربارهٔ فرهنگ و زندگی مردم جنوب و به خصوص خلیج فارس است، می‌خواستیم علت این توجه و رویکرد شما را بدانیم.

● من از همان جوانی در کار مطالعه و تحقیق بودم و آثاری هم منتشر کرده بودم تا اینکه در ۱۳۵۱ به عنوان بخشدار هرمزگان انتخاب شدم. به محضی که پایم به آنجا رسید می‌خواستم برگردم، اما تقدیر رقم دیگری زده بود، در آنجا ماندم و با عشق و علاقه‌ای که به فرهنگ و مردم کشورم داشتم شروع به مطالعه دربارهٔ مردم و فرهنگ و جزایر و شیوهٔ زندگی مردم آن دیار کردم.

○ گفتید به محضی که پا به هرمزگان گذاشتید می‌خواستید برگردید...

● بله، هوا آنقدر گرم و خفه بود که من بعد چند ساعتی از آمدن پشیمان شدم. رفتم بلیت بگیرم و برگردم ولی کسی نبود که بلیت بفروشد و تا فردا من از نظرم برگشتم. این البته حال و روز تنها من نبود، تمام کسانی که از تهران یا شهرهای شمالی به آنجا می‌رفتند گرمای آنجا را طلاق فرسا می‌دیدند، چنانکه در آن حوالی معروف است در آن زمانی که کولر و آزار این وسایل نبوده، در ساختمان‌های حکومتی تعدادی خمرهٔ بزرگ پر از آب می‌گذاشتند و والی یا حاکم که معمولاً از